

## سیاست مذهبی شاه عباس

### هوشنگ نهاوندی

شاعری گفته:

باری چو فسانه می شوی ای مرد

افسانه نیک شونه افسانه بد

برای ایرانیان، شاه عباس، یکی از پادشاهانی که تاریخ، به نظر من به حق به وی عنوان کبیر داده، افسانه‌ای است: هم افسانه نیک و هم افسانه بد.

#### افسانه بد:

خشونت وی را با فرزندانش نمی توان فراموش کرد. امر به قتل ولیعهدش داد. پسر دوش را که از بیماری شدید وی اظهار خشنودی کرده و جشنی بر پا داشته بود کور کرد و پسر سوم را که گویا در توطئه‌ای علیه او شرکت داشت، نیمه نایینا ساخت و تبعید کرد.

این قبیل خشونت‌ها در آن زمان‌ها معمول بود. قتل عام فرزندان سلطان قسطنطنیه برای آن که ولیعهدش بی‌رقیب باشد در امپراطوری عثمانی جنبه قانونی داشت. پطر کبیر شخصاً در شکنجه و قتل ولیعهدش شرکت داشت. امپراطوران مغول هندوستان نیز به مراتب بد کردند. هانری هشتم در قسارت نسبت به همسران و بعضی از اطرافیانش شهره بود.

با این همه قساوت شاه عباس را نسبت به فرزندانش و خشونت‌های دیگر او را نمی توان بخشید و نیز نباید فراموش کرد که در آن عهد و زمان‌ها اعمال قدرت و خشونت یکی از وسایل حکومت بود. مگر امروز هم نیست؟ اما به صورت دیگر و با رعایت شکل و بیانی دیگر.

#### افسانه نیک:

برای همه مردم ایران شاه عباس مردی افسانه‌ای بود. همه افراد نسل من و شاید نسل‌های بعدی داستان‌هایی را که بانوان بزرگتر خانواده‌ها از عدالت و کرامت و گاهی نیز از قساوت وی برای

کودکان حکایت می‌کردند به یاد دارند. در هیچ جای ایران نیست که یادگاری از ساختمان‌های زمان او به جای نمانده باشد. تا آنجا که در بسیاری نقاط بناهای متعلق به سال‌های بعد از او را نیز مردم شاه عباسی می‌خوانند. اصفهان پایتخت ایران در زمان او به صورت یکی از زیباترین و پر رونق‌ترین پایتخت‌های جهان در آمده بود.

در طیّی چهل و سه دوران سلطنتش (۱۵۸۷ تا ۱۶۲۹ م) ایرانیان در همه جنگ‌های خارجی پیروز شدند. خطر تاخت و تاز ازبکان در شرق از میان رفت و از همان زمان بود که مردم، مردم عادی وی را "بزرگ" خواندند. در چند برخورد، در چند مصاف بزرگ ارتش عثمانی که در آن زمان نیرومندترین نیروی نظامی جهان به شمار می‌رفت، منکوب و مغلوب شد. در پایان دوران شاه عباس، بغداد و بین‌النهرین، ارمنستان و گرجستان، قسمت شرقی آسیای صغیر، افغانستان کنونی و ماوراءالنهر دیگر بار به تسلط ایران در آمدند. پرتغالی‌ها از سواحل جنوبی ایران رانده شدند و حاکمیت کشور بر مجمع‌الجزایر بحرین و قسمتی از سواحل شمالی جزیره‌العرب تسجیل شد. در پایان سلطنتش سرحدات ایران تقریباً معادل زمان ساسانیان و مساحت آن بیش از چهار میلیون کیلومتر مربع بود.

اقتصاد ایران پر رونق بود. امنیت در سر تا سر قلمرو شاه عباس (لااقل در آن نقاطی که زیر نظر مستقیم اصفهان اداره می‌شد) برقرار بود و موجب حیرت مسافران خارجی می‌شد که حتی در داخل پایتخت‌های بزرگ دچار دزدان و قاطعان طریق و فاقد امنیت بودند. می‌گویند که برخی از روش‌های زمان شاه عباس را که مسافران خارجی به فرانسویان بازگو کرده بودند، لوئی چهاردهم و وزیر توانایش کلبر Colbert به کار گرفتند از جمله کارگاه‌های سلطنتی و تشویق ارباب هنر. همچنین برای اول بار در تاریخ یک نظام ابتدائی بیمه‌های اجتماعی در کشور ما پی‌ریزی گردید. در این زمینه‌ها بسیار می‌توان گفت که فرصت آن در این مختصر نیست.

همه ناظران و مورخان غربی، شاه عباس را به خاطر آزادی مذهبی که در ایران به عهد او وجود داشت ستایش کرده‌اند. دقیقاً به همین دلایل، وی را در نخستین سال‌های جمهوری اسلامی ایران (که نه جمهوری است، نه اسلامی و نه ایرانی، به من توصیه شده که از اشارات سیاسی پرهیزم. ولی سخنران مدعو هستم و میهمان مجاز به بعضی سوءاستفاده‌ها هست!) و حتی در حال حاضر از وی نکوهش‌های بسیار می‌کنند، نه تنها مجسمه بزرگ وی را در اصفهان برانداختند بلکه مقبره‌اش را در کاشان به دست ویرانی سپردند و همه جا از وی با کلمات ناپسند و حتی زشت

سخن گفتند. عجب آن که در سال‌های اخیر در خارج تنی چند به نکوهش او پرداخته به اسلام گرائی افراطی و تعصب مذهبی متهم‌اش کرده‌اند که البته درست نیست. به چند نکته اساسی اشاره می‌کنم:

- شاه عباس در مجموع مرد متعصبی نبود. نه تنها در زندگی خصوصی (که همه علاقه او را به شراب می‌دانند) بلکه در رفتارش با دگر اندیشان. حمایت بی‌چون و چرایش از ملا صدراي شیرازی که مورد حمله و حتی در معرض تکفیر روحانیون متعصب زمان بود، نمونه‌ای از این رویه اوست.

- در سال ۱۶۰۹ م طی فرمانی به زنان اجازه داد که در روزهای چهارشنبه بدون حجاب در قسمت مرکزی و بازار شهر اصفهان و میدان شاه و گردشگاه‌های کنار زاینده رود و خیابان چهارباغ به گردش و خرید پردازند. همسران معازه داران مجاز و مکلف بودند که جای شوهران خود را بگیرند. چهارشنبه در اصفهان روز زن بود. با وجود همه محدودیت‌هایش، تصمیمی بود انقلابی. همه نوشته‌های بازرگانان و جهانگردان خارجی، درباره خوش لباسی و زیبایی زنان ایران معطوف به این دوران است. از جمله آنچه نویسنده معروف فرانسوی Pierre Loti در اوائل قرن بیستم نوشته است.
- شاه عباس در سال ۱۵۹۹ م نخستین سفیر خود را به دنیای غرب فرستاد و در حقیقت بنیان‌گذار "دیپلماسی ملی" و نه مذهبی در ایران بود. تقریباً نیم قرن پیش از ریشلیو Richelieu صدراعظم لوئی سیزدهم که هنری کسینجر Henry Kissinger در تاریخ دیپلماسی خود، وی را مبتکر این رویه در جهان می‌خواند!

شاه عباس دیانت را در خدمت مصالح ملی و سیاست خارجی ایران می‌خواست و نه کشور را تحت تسلط روحانیون. در مجالس و تشریفات رسمی همواره رجال حکومت را در دست راست خود می‌نشاند و روحانیون را در دست چپ که به این ترتیب تقدّم سیاسیون را بر مذهبیون نشان دهد. هرگز به روحانیون اجازه دخالت در اداره امور مملکتی را نمی‌داد. نخستین دادگاه‌های غیر شرعی را در ایران او تشکیل داد.

همه وقایع نگاران صحنه‌ای را که قبل از جنگ معروف پل شکسته (۹ سپتامبر ۱۶۱۸ م) در اردبیل رخ داد نقل کرده‌اند. تنی چند از روحانیون به همراه شاه بودند (این رسم در اغلب ممالک وجود داشت که در مسافرت‌های سلاطین جمعی از بزرگان کشور آنان را همراهی کنند). شاه و

همراهان در اردبیل بودند. نماینده عثمانی سر رسید و پیشنهاد مصالحه کرد، به شرط آن که ایران از حقوق خود در ارمنستان و گرجستان و تمام قفقازیه چشم پوشد قسمتی از بین النهرین را که در تصرفش بود تحویل دهد، تبریز را تخلیه کند و برای ضمانت صلح یکی از فرزندان شاه عباس به گروگان به قسطنطنیه فرستاده شود. به جریان مذاکره کاری نداریم که در کتب آمده. شاه از همراهان نظر خواست. بعضی از روحانیون در زمینه ضرورت جلوگیری از اختلاف میان مسلمین و حفظ اتحاد اسلام سخن گفتند و توصیه کردند که شرایط باب عالی پذیرفته شود. شاه عباس سخت برآشفته و گفت من جنگ را شروع نکرده‌ام آنها به خاک ایران تاخته‌اند و تا نزدیکی گاهواره سلسله ما پیش آمده‌اند. اگر شما روحانیون در امور کشور دخالت کنید دستور خواهم داد سر همه را از تن جدا کنند و سپس در ملاء عام به هریک از جنازه‌هایتان صد ضربه شلاق بزنند که باعث عبرت بقیه شود. چند روز بعد از این صحنه تاریخی ایرانیان بر ارتش بزرگ عثمانی فائق شدند و همان فرستاده باب عالی از جانب وزیر بزرگ و فرمانده قوای آنان برگشت و عاجزانه تقاضای تسلیم کرد و همه شرایط فاتح یعنی شاه عباس را پذیرفت.

- ایران آن روز یک امپراطوری بود. یعنی گذشته از قسمت مرکزی ایران که تحت اداره مستقیم اصفهان بود، چند کشور سلطنتی مسیحی چون ارمنستان و گرجستان جزئی از این امپراطور بودند و به اصفهان خراج می‌دادند و از حمایت ارتش ایران در مقابل دشمنانشان، به خصوص امپراطوری عثمانی بهره‌مند می‌شدند. شاه این نکته را پذیرفته بود. به مردم این کشورها و سلاطین آنها احترام می‌گذاشت. طبیعتاً مسیحیان ایرانی در سر تا سر ایران حق رفت و آمد داشتند و از آزادی مذهبی برخوردار بودند.
- سیاست شاه عباس نسبت به ارامنه خود فصلی جداگانه است که خوشبختانه درباره آن بسیار نوشته‌اند و می‌نویسند و همبستگی میان دو ملت ریشه‌های چند هزار ساله دارد.

در سال ۱۶۰۲ م ارمنیان برای ایستادگی در برابر تهاجم امپراطوری عثمانی از اصفهان تقاضای کمک کردند. شاه عباس ارتش ایران را باز سازی و مجهز به توپخانه سنگین کرده بود و آمادگی مقابله با دشمن تاریخی آن روز را داشت. بنابراین به قفقازیه لشکر کشید. در سال ۱۶۰۳ م تبریز و قسمت اعظم آذربایجان (چه در شمال و چه در جنوب رود ارس) باز پس گرفته شد. سال بعد ارمنستان و گرجستان با حفظ استقلال داخلی خود تحت حمایت ایران درآمدند. عثمانیان ایروان پایتخت ارمنستان را ویران کرده بودند. شاه عباس تصمیم گرفت که گروهی از ارمنیان را به

داخل ایران کوچ دهد و آنان را در جلفای نو در مجاورت اصفهان مستقر کند. وسائل سفر آنان فراهم آمد. به هر خانواده زمینی در جلفا با کمک مالی برای خانه سازی داده شد. کلیسای بزرگ ایروان ویران شده بود، شاه دستور داد آن را عیناً تقلید کرده در جلفا بسازند. حتی قسمت مهمی از مصالح آن را شماره گذاری و مرتب کرده در ساختمان جدید به کار بردند. این کار در سال ۱۶۰۴ م آغاز و کاتدرال وانک جلفای نو که شاید بعضی از حاضران بازدید کرده باشند، ساخته شد که تمام فرامین مربوط به حقوق ارامنه و صیانت از آنها در آنجا هنوز محفوظ و موجود است. از آن پس چندین کلیسای دیگر نیز با کمک مالی خزانه سلطنتی در جلفا ساخته شد که اغلب آنها هنوز موجود است ولو به صورت نیمه خرابه.

- شاه عباس مکرراً در مراسم مذهبی مسیحیان شرکت می کرد. ابتدا به اسپانیایی ها، سپس به فرانسویان اجازه تأسیس مدارس مختلف را در اصفهان و بغداد و چند شهر دیگر داد. حتی قبول کرد که پدر تعمیدی یکی از فرزندان سر رابرت شرلی Sir Robert Shirley صاحب منصب عالی رتبه ارتش ایران شود و به خود او عنوان خان و قزلباش داد.
- در سال ۱۶۰۷ م طی فرمانی گرویدن مسلمانان به مسیحیت، به شرط آن که پس از آن اجازه بازگشت به اسلام را داشته باشند. آزاد و بنابراین جرم ارتداد Apostasy که مجازات آن مرگ بود، لغو شد. تصمیمی که تصور آن هنوز هم در بسیاری از ممالک مسلمان میسر نیست.
- روایات و مثال های متعدد دیگر در مورد رفتار نیکوی شاه عباس با مسیحیان وجود دارد که در همه تواریخ مربوط به آن زمان، مخصوصاً نوشته ها و سفرنامه های فرنگیان آمده است و فرصت بازگویی آنها در اینجا نیست.

به قول شادروان نصرالله فلسفی "شاه عباس جمع اضداد" بود. رفتار او با زردشتیان ایران، لااقل آنهایی که مقیم اصفهان بودند، شایسته نبود. برای توسعه شهر محلّه آنان را خراب کرد که بی خانمان شدند. اما پس از آن کاری به کار آنان نداشت.

- رفتارش با یهودیان نیز شایسته توجه است. در آغاز استقرار پایتخت ایران در اصفهان (۱۵۹۸ م) مقرر داشت که به هر یک از خانواده های یهودی که مسلمان شود، مبلغی جائزة اعطاء کنند. بسیاری از جوانان یهودی یا به طمع مال و یا به حبّ جاه که بتوانند

در جامعه ترقی کنند مسلمان شدند. اما خیلی زود شاه عباس دریافت که بیشتر این خانواده‌های جدیدالاسلام یا ظاهراً مسلمان، در خفا دیانت اصلی خود را حفظ کرده به آداب آن عمل می‌کنند. وضعی که تقریباً در همان زمان در اسپانیا نیز دیده شد و به کشتار دسته جمعی یهودیان و تبعید آنان به خارج از کشورشان انجامید. شاه عباس فرمان خود را لغو کرد و دیگر کاری به کار یهودیان نداشت. ناگفته نماند که بسیاری از خاندان‌های حکومت‌گر معروف ایران که نام‌هایشان برای شماها ناآشنا نیست، از بازماندگان همان یهودیان جدیدالاسلام زمان شاه عباس هستند.

در سال‌های ۱۶۱۱ و ۱۶۱۲ م، شاه عباس تصمیم گرفت که در مازندران، منطقه‌ای که بسیار دوست می‌داشت و موطن مادرش بود، پایتخت دومی برای ایران بسازد که از بقایای آن کاخ فرح آباد تا پایان دوران سلطنت در ایران هنوز وجود داشت. تصمیم قبلی خود را درباره یهودیان فراموش کرده بود. مقرر داشت در فرح آباد برای آنان محله خاصی بسازند. به آنان رسماً اجازه همه نوع فعالیت‌ها و داد و ستد و آزادی کامل رفت و آمد داد. وضعی شبیه آرامنه پیدا کردند. متأسفانه بعد از وی و مخصوصاً بعد از زمان شاه سلیمان پادشاه ماقبل آخر صفوی، جمعی از مآلاها به مخالفت با یهودیان و ابراز احساسات ضد یهودی پرداختند که خوشبختانه دیری نپائید و آن داستان دیگری است.

- نمی‌توان به سیاست مذهبی شاه عباس اشاره کرد و از خشونتش با پسیخانیان (پیروان شیخ محمد پسیخانی، هم عهد تیمور لنگ) سخن نگفت. در زمان جدش شاه طهماسب با آنها رفتاری وحشیانه شد. با استفاده از هرج و مرج سال‌های بعد از مرگ طهماسب و آغاز سلطنت شاه عباس، پسیخانیان تجدید سازمان کردند و شورش در شیراز به راه انداختند که با خشونت شدید شاه عباس مواجه شد. خوشبختانه دوران آن کوتاه بود اما رفتاری ناشایسته بود. پسیخانیان گفتاری ضد عرب و ضد ترک و در مجموع ضد اسلام داشتند که برای آن زمان انقلابی بود.

در پایان سخن به یک سؤال باید پاسخ روشن و دقیق داد. چرا در زمانی که تعصب بر همه کشورهای دنیا حاکم بود و اروپا دستخوش جنگ‌های خونین مذهبی بود، که اسپانیا سازمان تفتیش عقاید و آراء را به وجود آورد و پانصد هزار یهودی را کشت یا تبعید کرد، شاه عباس چنین رویه مسالمت‌آمیز را داشت؟

دلیل نخست آن در عقاید شخصی او است. به یکی از کشیشان فرستاده اسپانیا که دیانت مسیحی را برتر از اسلام و دیانت واقعی خوانده بود، گفت: «اشتباه می‌کنید، دین من همان قدر قابل احترام است که دین شما، و هر کس در دیانت خود آزاد است».

اما شاید توجیه اصلی آن در رویه سیاسی و دیپلماسی وی باشد همه روایات و اطلاعات موجود نشان می‌دهد که او ایرانی متحد و بدون تشییح داخلی می‌خواست. البته با شرائط و اوضاع و احوال روز و نه با دید امروزی ما. می‌خواست همه ایرانیان به رونق و قدرت ایران کمک کنند و در آن سهمیم باشند. از ارامنه به خاطر فرهنگ خاص، زبان دانی، رفت و آمدشان با خارج از قلمرو ایران و نوآوری‌هایشان استفاده می‌کرد. پس از ماجرای فرح آباد، رفتارش با یهودیان نیز بر چنین مبنا بود. میل داشت از آنان برای رونق تجارت و فعالیت‌هایی که امروز صرافای خوانده می‌شود و توسعه صناعات در ایران استفاده کند.

اما توجیه اصلی آن رویه را باید در تمام طول دوران سلطنتش جستجو کرد که در جستجوی اتحادی با واتیکان و کشورهای مسیحی علیه امپراطوری عثمانی بود که آن را به حق دشمن ایران تلقی کرد و می‌دانست که به سرزمین اجدادش (او عادت داشت ایران را چنین بخواند) چشم طمع دارند. کوشید کشورهای مسیحی غرب را تحت لوای پاپ اعظم متحد کند و خود با آنها متحد شود که بر قلمرو باب عالی بتازند، موفق نشد. در سال‌های آخر عمر با ریشلیو صدر اعظم بزرگ لونی سیزدهم که دورنگری سیاسی استثنائی داشت وارد مذاکره شد. هدفش آن بود که ایرانی‌ها زادگاه مسیح و "اراضی مقدسه" را از سلطه عثمانی خارج کنند (در ارتش ایران این قدرت را می‌دید) به شرط آن که دول مسیحی آنجا را تصرف و حفاظت نمایند و بندر حلب به عنوان پایگاه صادرات ایران به غرب در اختیار ایرانی‌ها باقی بماند.

تصویر چنین سیاست "تقسیم دنیا" حتی برای ما مشکل است. ولی چنین بود. شاید یکی از علل عمده دشمنی حاکمان فعلی ایران با سیاست شاه عباس همین باشد.

در آن عهد، تبادل سفیران و مذاکرات سیاسی سرعت امروز را نداشت. برای هر رفت و آمدی ماه‌ها لازم بود. شاید هم بیشتر. مرگ شاه عباس در ۱۶۲۹ م مجال تحقق این طرح را که شاید در سرنوشت جهان مؤثر می‌بود، به او نداد. بقیه ماجرا دیگر در حوصله این گفتار نیست.

دوستان عزیز ، امروزه اوضاع و احوال ایران به کام ایرانیان نیست و از گردش دوران دل خوشی ندارند. تعصب، خشونت‌های مذهبی بر ضد اقلیت‌ها، تبعیضات روز افزون بر جامعه ایرانی حکم فرما است. میلیون‌ها ایرانی ناچار به جلای وطن شده‌اند و میلیون‌های دیگری در کشور خود احساس بیگانگی و ناامنی می‌کنند.

اگر چهار قرن پیش، آنهم در چهارچوب یک سلطنت مطلقه، شاه عباس توانست نظامی نسبتاً آزاد به وجود آورد، امروز در شرائط دنیای ما، تحقق این هدف هم ضروری است و هم کاملاً ممکن.

به خواست خداوند، ایران از مهلکه کنونی نجات خواهد یافت، چنان که از تاخت و تاز اسکندر، حمله عرب، ایلغار مغول، فتنه افغان و نشیب و فرازهای بزرگ دیگر نجات یافت و هم چنان ایرانی بر جای و باقی ماند.

در جامعه آینده ایران، باید عدالت اجتماعی بر مبنای آزادی کامل و مطلق عقاید و آراء و باورهای مذهبی برقرار شود. جدائی کامل دیانت از سیاست و حکومت که مرحوم قوام السلطنه در بیانیه معروف خود در ژوئیه ۱۹۵۲ م، بیش از شصت سال پیش عنوان کرده بود و بهای گران آن را پرداخت باید اساس قوانین مملکتی و حاکم بر روابط اجتماعی باشد.

ایرانیان با یکدیگر اختلاف مذهبی ندارند و نباید داشته باشند. زرتشتی و یهودی و مسیحی و مسلمان (چه سنی و چه شیعه) و بهائی و متدینان به همه ادیان دیگر باید از حقوق متساوی برخوردار باشند و نسبت به میهن خود وظایف و تکالیف متساوی داشته باشند. میان مسیحی و مسلمان، یا یهودی و مسلمان یا فرضاً بودائی و بهائی نباید اختلاف قائل شد. فقط دیانت‌های مختلف دارند و در رهبری امور کشور باید باورهای مذهبی را فدای مصالح ملی کنند.

جامعه آینده ایران، به همت جوانانی که در داخل و خارج در اندیشه آن هستند، جامعه دیگری خواهد بود. جامعه‌ای و کشوری آزاد، فارغ از تعصبات، در خدمت رفاه عامه، مترقی و توانا. من شخصاً در سال‌های واپسین زندگی تردیدی ندارم که ایران به آنجا خواهد رسید. دیر یا زود. اما بی چون و چرا.